**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021011**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من بحث‌هایی که حاج آقا در این بحث خمس به تناسب بحث کردند که مربوط به زکات بود را یک بار کل بحث را نگاه کردم، یک مقدار مرتب کردم این بحث‌ها را و براساس نظم منطقی که این بحث‌ها ممکن است لازم باشد آدرس‌ها را می‌دهم که رفقا اگر خواستند مراجعه کنند این بحث‌ها را مراجعه کنید ما آن نکاتی که ایشان صحیح می‌دانند و آنها را یک مقداری بیشتر رویش تکیه می‌کنیم، نکاتی که صحیح نمی‌دانند را به نحو گذرا ازش عبور می‌کنیم تفسیر بیشتر را رفقا به همین بحث‌های حاج آقا مراجعه کنند. در بحث زکات ابتداء یک صحبت هست که آیا زکات تکلیف محض هست یا یک نحو تعلقی حالا به عین یا به ذمه، یعنی یک نوع حقی برای ارباب زکات در عین یا در ذمۀ مالک زکات ایجاد می‌کنند، این اوّلین مرحلۀ بحث، این بحث بررسی تکلیف محض بودن زکات را در درس شمارۀ ۳۱، صفحۀ ۱ و ۲، اینها درس‌هایی که می‌گویم برای سال سوم خمس است، که در این روایات خمسی که هست جلد پنجمش می‌شود، این یک.

یک قول این هست که تکلیف محض نیست ولی تعلق به ذمه گرفته نه به عین، به ذمۀ ارباب خمس، این را در درس ۲۰، صفحۀ ۴، ۵ و درس ۲۹، صفحۀ ۵۷ بررسی کردند. از آن طرف بعضی‌ها می‌گویند نه زکات به عین تعلق می‌گیرد بحث این در درس ۱۴، صفحۀ ۲ تا ۴، درس ۲۱، صفحۀ ۱ تا ۶، درس ۲۲، صفحۀ یک، صفحۀ ۳۰، صفحۀ یک و دو، درس ۳۱، صفحۀ ۲ تا ۶، این هم دو. بعد از اینکه گفتیم زکات به عین تعلق می‌گیرد باید ببینیم آیا مالک هستند یا ذی حق هستند، بررسی مالک بودن ارباب زکات درس ۲۰، صفحۀ ۵ تا ۶، درس ۲۲، صفحۀ یک و دو. بعد از اینکه قول به مالکیت را انتخاب بکنیم باید ببینیم نحوۀ مالکیتش به چه نحو هست، آیا به نحو اشاعه هست که بیشترین بحث حاج آقا به این بحث اختصاص دارد، درس ۲۱، صفحۀ یک، تا درس ۲۸، صفحۀ ۵ این هشت درس به این بحث اختصاص دارد. ولی اگر گفتیم که نه مالک نیست حق هست، بررسی نحوۀ تعلق زکات بنابر حق بودن هم در درس شمارۀ ۲۸، صفحۀ ۵، تا درس ۲۹، صفحۀ ۵ حاج آقا به این بحث پرداختند. این یک مطلب. ما عرض کردیم که لام در جایی که مدخول لام شیء قابل تملک باشد و آن کسی را که جار و مجرور را به او متعلق گرفتیم او هم بتواند مالک باشد ظاهرش مالکیت ملکیت هست، اینجا ممکن است یک عبارتی مرحوم علامه در تذکره دارد، ممکن است این را تصور بکنید که این عبارت با عرض ما منافات دارد. علامه در تذکره، تذکرة الفقهاء، جلد ۱۵، صفحۀ ۳۰۰، عبارتی را دارد، می‌گوید لو قال له عندی شیءٌ قبل تفسیره بالخمر و الخنزیر علی اشکال و هو المشهور من مذهب الشافعیه لانه شیء مما عنده. اگر کسی این جمله را بگوید له عندی شیءٌ، آیا می‌تواند بگوید مراد از این شیء خمر و خنزیری هست که آیا آن صحیح هست؟ ایشان می‌گوید که نه این صحیح نیست، قبل تفسیره بالخمر و الخنزیر، ایشان می‌گوید و یحتمل عدم القبول و هو قول الجوینی لان لفظة له تشعر بثبوت ملک او حق. این عبارت دارد، این مطلب قبل از اینکه ادامۀ عبارت را بخوانم، در قواعد علامه همین یحتمل عدم القبول را پذیرفته با نفس همین استدلال، ایشان در قواعد الاحکام، جلد ۲، صفحۀ ۴۱۹ دارد لو قال له عندی شیء لم یقبل بهما، یعنی تفسیر شیء به خمر و خنزیر را قبول نمی‌شود، لافادة اللام الملک، قواعد الاحکام، جلد ۲، صفحۀ ۴۱۹.

ولی در تذکره می‌گوید لأن لفظة له تشعر بثبوت ملک او حق، تشعر البته تعبیر می‌کند ولی در قواعد افاده تعبیر کرده، افاده محکم‌تر از تشعر است. بعد می‌گوید و یمکن منعه لتسویق قول القائل لفلان عندی خمر او خنزیر، بنابراین ممکن است شخصی از این عبارت علامه بگوید خیلی روشن نیست که این دال بر ملک هست، نیست، اشعار تعبیر می‌کند، ولی دو مطلب هست این مطلب‌ها با همدیگر نباید خلط بشود، عرض کردم یک مطلب این هست که اگر آن متعلقش یک چیزی باشد قابلیت ملک داشته باشد، له عندی شیءٌ و مجرور به آن هم قابلیت مالکیت داشته باشد، اگر این ثابت بشود خب لام دال بر ملکیت هست، بحث سر این هست که له عندی شیءٌ، شیء اعم از شیء قابل ملک هست و شیء غیر قابل ملک شرعا هست. بنابراین ربطی به عرض ما ندارد، آن یک بحث هست که آیا از له ما می‌توانیم این شیء را بگوییم شیء قابلیت ملک هست، آن یک بحث است، بحث ما این نیست، بحث ما این است که اگر آن شیء یک چیزی باشد که قابلیت ملک داشته باشد، مفاد له ملکیت بشود، بنابراین این بحثی که آنجا مطرح هست اصلا ربطی به بحث ما ندارد، و منهنا یظهر که له عندی شیء با توجه به نکته‌ای که ما عرض کردیم نمی‌شود تفسیرش به خمر و خنزیر هم قبول باید بشود، چون در شیء نخوابیده که حتما مالک ملک شرعی باشد، چون این مطلب نخوابیده بنابراین اقرار به ملکیت نکرده، لام در صورتی دال بر ملک شرعی هست که متعلقش یعنی آن چیزی که جار و مجرور به آن تعلق گرفته چیزی باشد قابل ملکیت و این له عندی شیء این مطلب در موردش احراز نشده است.

**شاگرد:** خمر و خنزیر حق نمی‌آورد، اگر هم می‌آورد فرمودید که نه ملک می‌آورد نه حق، حق که می‌آورد.

**استاد:** نه حالا آن بحث‌هایش را کنار بگذاریم، حالا حق می‌آورد یا نه، له بالأخره هست، له دال بر ملکیت است. آنها ممکن است خمر و خنزیر را بگوید حتی حق هم نمی‌آورد، شرعا حق نمی‌آورد.

اما یک بحثی اینجا هست که اصلا لام به چه جهت دال بر ملکیت است؟ حاج آقا در ضمن یک بحثی به این مطلب اشاره کردند این مطلب خیلی مهم است، و در این بحث ما هم دخالت دارد تحلیل این قضیه که چطور لام دلالت بر ملکیت دارد. در درس ۲۲، صفحۀ ۱ و ۲، عبارتشان را بخوانم، ایشان آنجا می‌فرماید که اگر در روایات از لام استفاده بشود این ازش ملکیت را می‌شود نتیجه گرفت، در ضمن بحث اینکه از فی ملکیت استفاده نمی‌شود ولی ایشان می‌گوید از لام ملکیت استفاده می‌شود. ایشان می‌گوید این استنتاج، مثل ان الله جعل للفقراء فی مال الاغنیاء ما یکفیهم، یا ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء ما یکتفون به. بعد ایشان می‌فرماید این استنتاج به این دلیل نیست که استعمال لام در ملکیت است، عبارت بد است، یعنی موضوع له لام ملکیت است، ایشان می‌خواهد بگوید موضوع له لام ملکیت نیست، معنای حقیقی لام ملکیت باشد، بلکه از لام مطلق اختصاص فهمیده می‌شود مثل الجُلّ للفرس، ولی در این مقام به تناسب حکم و موضوع و از اطلاق اختصاص ملکیت فهمیده می‌شود، این تناسب حکم و موضوع در واقع بازگشت به همان عرض ما می‌کند که عرض کردیم که در جایی این معنای ملکیت فهمیده می‌شود که مجرور به لام صلاحیت مالکیت داشته باشد و متعلقش هم صلاحیت مملوکیت داشته باشد، می‌گوییم للفقراء الصدقة، این صدقه صلاحیت مملوکیت دارد، فقرا هم صلاحیت مالکیت دارد. حالا نفس صلاحیت که کافی نیست برای اثبات، یک مقدار بیشتر از آن می‌خواهد، یعنی مجرد اینکه، این صلاحیت امکان اراده را می‌رساند به چه بیان بالفعل معنای ملکیت اراده شده؟ اطلاق اختصاص. این اطلاق اختصاص به مجموع این دو تا با همدیگر یک دلیل واحد هست برای استفادۀ ملکیت. توضیح ذلک اینکه ببینید اختصاصی که در ملکیت هست یک اختصاص تام است، اختصاصی است که مانع تصرف دیگران هست و حق دیگران، این اختصاص فرد اکمل اختصاص هست. اطلاق اختصاص اقتضاء می‌کند که این اختصاص آن فرد کاملش اینجا اراده شده باشد، اگر این معنا لام را دال بر ملکیت بکند این مطلب درست هم هست، یک اشکالی پیش می‌آید، آن این است که در آیۀ شریفۀ «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ» اگر ما در مقام بیان عقد اثباتی باشیم خب عیب ندارد این اطلاق اختصاص در صورتی محکم هست که متکلم در مقام بیان باشد، ولی اگر در مقام بیان نباشد اطلاق اختصاصی در کار نیست، پس اگر متکلم در آیۀ شریفه در مقام بیان عقد اثباتی باشد خب مطلب درست است، ولی یک نتیجه‌گیری بشود کرد که ما عرض کردیم ما آن نتیجه را نمی‌گیریم، نتیجه‌اش این است که باید بسط بر اصناف هم بشود، چون فرض این است که عقد اثباتی ازش بسط بر اصناف هم استفاده می‌شود. اگر نه صرفا در مقام بیان عقد سلبی باشد آن وقت دیگر در مقام بیان عقد اثباتی نیست که از اطلاق اختصاص ملکیت در بیاید، پس بنابراین جمع بین این دو نکته از یک طرف بخواهیم ملکیت را استفاده بکنیم، از یک طرف دیگر بخواهیم بسط بر اصناف را هم قائل نباشیم که قطعا هم بسط بر اصناف واجب نیست، عرض کردم هم روایات بر این مطلب گواه است که بسط بر اصناف واجب نیست هم با توجه به اینکه از این روایت اگر بسط بر اصناف واجب باشد باید بسط بر افراد هم واجب باشد و بسط بر افراد وقتی واجب نیست کاشف از این است که بسط بر افراد هم واجب نیست، چون اینها همه‌اش از یک آبشخور سیراب می‌شوند. پس بنابراین چجوری شما از یک طرف بسط بر اصناف را لازم نمی‌دانید، اشکال این هست، از یک طرف دیگر می‌خواهید بگویید اصل ملکیت استفاده می‌شود، آیا این درست است؟

**شاگرد:** استاد عقد سلبی منظورتان همان مفهوم یک جمله است؟

**استاد:** عقد سلبی یعنی غیر این اصناف نمی‌تواند از این استفاده کند، یکی اینکه این موارد می‌توانند استفاده کنند، یکی اینکه غیر این، لا تخرج عنهم، آن عبارتی که طبری داشت، مفهوم انما.

**شاگرد:** خب این الآن یک جوری بعید است دیگر، مثلا بگوییم که طرف در صدد بیان مفهوم کلام بشود منطوقش را کنار بگذاریم.

**استاد:** اشکال ندارد،

**شاگرد:** این قضیه عرفی است؟

**استاد:** بله،

**شاگرد:** بیاید همان مفهومش را بگذارد جای منطوقش بگوید آخر چه کاری است، در صدد بیان همان مفهومش بشود

**استاد:** اشکال ندارد، حالا این را یک توضیحی بعد هم می‌دهم. این اصل اشکال هست. در پاسخ اشکال این مطلب باید دانسته بشود، اینکه ما می‌خواهیم بگوییم که متکلم در مقام عقد سلبی است این یک مطلب اوّل توضیح بدهم در کلمۀ در مقام بیان بودن تا بعد برگردم به اینجایی که می‌خواهم توضیح بدهم. اصلا اطلاق به طور کلی اینکه ما می‌گوییم در مقام بیان است یعنی چی؟ ما در جای خودش این را مفصل بحث کردیم من نمی‌خواهم وارد ریزه کاری‌های بحث بشوم، فقط آن نتیجۀ بحث را می‌خواهم متذکر بشوم آن را می‌خواهم مقدمه قرار بدهم برای این بحث خودمان. ما در بحث مثلا البیع حلال، احل الله البیع که مفادش این است که البیع حلال، این البیع حلال مقدمات حکمت مفید چی هست؟ ما در جای خودش بیان کردیم که کلمۀ بیع اینکه بخواهد در خصوص بیع خاصی به کار برود این اصالة الحقیقة آن را نفی می‌کند، استعمال بیع در بیع خاص مجاز است، بگوییم اینجا یک تقدیری وجود دارد اصالة عدم التقدیر آن را نفی می‌کند. بگوییم مجاز در اسناد رخ داده حکمی که برای بعضی از افراد بیع هست به طبیعی نسبت داده شده، اصالة الحقیقة در اسناد آنها را نفی می‌کند، مقدمات حکمت برای اثبات اینها نیست، اصالة الاطلاقی که ما می‌گوییم از جمله اطلاق استفاده می‌شود برای نفی استعمال لفظ بیع در یک معنای خاص یا نفی تقدیر یا نفی مجاز در اسناد نیست، همۀ اینها اصول لفظی دیگری وجود دارند که آنها را می‌شود نفی کرد. پس مقدمات حکمت برای چی است؟ مقدمات حکمت برای این جهت است ببینید اگر ما می‌گوییم البیع حلال قضیۀ حملیه وضع شده است برای قضیۀ مهمله، همین که بعضی از افراد بیع حلال باشد جملۀ البیع حلال صحیح است، البیع حلال درش نخوابیده که همۀ افراد بیع حلالند یا بعضی از افراد بیع حلالند، قضیۀ مهمله موضوع له البیع حلال هست، اگر متکلم می‌خواهد محدودۀ بیعی که حلال است را معین کند در مقام بیان این جهت باشد یا باید یک صوری در قضیه بیاورد، حالا یا صور کلیه، بگوید کل بیع حلال، یا یک صور جزئیه، بگوید بعض البیع حلال. یا حالا آن بعض را هم یک مورد خاصی را تخصیص به ذکر بدهد، بیع‌هایی که این شرایط را دارند حلال هستند. یا به نحو تصریح لفظی، با یک لفظ آن محدودۀ بیع حلال را ان عاما و ان خاصا بیان کند. اگر نه در مقام بیان صور قضیه هست، محدودۀ قضیه را می‌خواهد بیان کند ولی صور لفظی نمی‌آورد، به سکوت اکتفا بکند، سکوت دلالت عرفیه بر کلیت صور دارد، یعنی در جایی که همۀ بیع‌ها حلال باشند می‌تواند متکلم به سکوت اکتفا کند در افهام این معنا، ولی در جایی که صور ثبوتی قضیه جزئی باشد، کلی نباشد نمی‌تواند به سکوت اکتفا کند، این محصل عرض ما در بحث اطلاق. سه نکته اینجا هست که توجه بفرمایید، یک به وسیلۀ اطلاق همان چیزی استفاده می‌شود که کل افاده می‌کند. مفاد اطلاق با مفاد کل هیچی فرق ندارد، فقط آن دلالتش لفظی است، این دلالتش سکوتی است.

دو اینکه دلالت سکوتی، سکوت دلالت بر این معنا دارد یک دلالت عرفیه است. عرف سکوت را برای افهام کلیت صور کافی می‌داند.

سه، در مقام بیان بودن که ما می‌گوییم یعنی در مقام بیان صور قضیه، در مقابل در مقام اهمال بودن، یا در مقام اجمال بودن، گاهی متکلم اصلا در مقام بیان صور قضیه نیست می‌گوید مریضی برو دکتر، برو دکتر نمی‌خواهد بگوید هر دکتری کافی است، باید دکتر بروی، همینجوری بمانی خوب نمی‌شوی، اما حالا دکتر چه شرایطی دارد در مقام بیان قضیۀ مهمله را می‌خواهد بیان کند. یا گاهی اوقات اجمال، تعمد در اجمال دارد، یک مرادی دارد ولی نمی‌خواهد آن مراد را، مجمل‌گویی می‌خواهد بکند، یک لفظ مجملی را به کار می‌برد. جایی که در مقام بیان مهمل نیست، مجمل نیست، بلکه در مقام بیان صور قضیه است این صور قضیه را یا باید با دال لفظی مثل کل و امثال اینها بیان کند، یا با سکوت، و سکوت دال عرفی هست بر، یعنی همان مفادی را که کل به دلالت وضعیۀ بر او دال هست سکوت به دلالت عرفیه بر او دال هست. خب این محصل عرض ما در آن بحث مقدمات حکمت که خیلی هم تأثیر دارد در خیلی از بحث‌های اصولی و فقهی. حالا بیاییم اینجا، ببینید یک موقعی ما بحثمان در اینجا در چند مرحله است، یک مرحله این هست که آیا متکلم در مقام بیان نحوۀ اختصاص هست یا نیست؟ آن لام، لام که اینجا تعیین می‌کند در مقام بیان نحوۀ اختصاصش هست یا نیست؟ این یک. یک بحث دیگر هست این در مقام بیان نحوۀ، چون لام بر اصل الاختصاص دلالت می‌کند، اما اینکه این اختصاصش به چه نحو باشد باید لام در مقام بیان این جهت باشد، یک بحث دیگر این هست که لام، یعنی این جمله در مقام بیان اینکه آن مجروری که مالک، مثلا فرض کنید در مرحلۀ اوّل ما نتیجه گرفتیم که لام لام ملکی است، و اختصاص تام اراده شده، تازه این کافی نیست، یک مرحلۀ بعدی بحث داریم، آیا در مقام بیان مالک هم هست؟ ملکیت را بیان می‌کند، ولی آن مالک کی است؟ آیا مالک این مجموع من حیث المجموع هست؟ یا تک تک اینها مالک هستند؟ آن یک بحث دیگر است، ما دو تا چیز را می‌خواهیم اینجا، دو تا بحث را باید از هم جدا کنیم، یک بحث این است که متکلم در مقام بیان اصل اختصاص باشد و خصوصیت اختصاص را نخواهد بیان کند، نه ظاهر آیه این است که در مقام بیان خصوصیت هم هست، بنابراین لام دال بر ملکیت هست، این ربطی به آن بحث بسط و اینهایی که عرض می‌کردیم ندارد، دو تا در مقام بیان بودن مختلف است، یکی در مقام بیان بودن نحوۀ اختصاص، یکی در مقام بیان متعلق الاختصاص، اگر اینجا ما می‌خواهیم بگوییم که نسبت به آن لامش ظاهرش این است که در مقام بیان نحوۀ اختصاص هست، بنابراین ازش مالکیت استفاده می‌شود، به خصوص با توجه به تقابلش با فی که حالا من در مورد تقابلش با فی هم توضیح می‌دهم. یک جور دیگر این هست که در مقام بیان متعلق اختصاص هم باشد، در صورتی ما می‌توانیم بسط بر اصناف را استفاده کنیم که متکلم عقد اثباتی قضیه را بخواهد بیان کند، عرض کردم فرض کنید ما می‌گوییم این شیء اصلا به جای این کلمات تصریح بکنیم، بگوییم که این پول ملک زید و عمرو است، یک موقعی در مقام بیان این هست که می‌خواهیم مالک را هم تعیین کنیم، اگر می‌خواهیم مالک را تعیین کنیم اینجا ذکر نکردیم اینکه مالک چی است، وقتی می‌گوییم زید و عمرو مالک هستند یعنی نصفش مال زید، نصفش مال عمرو، که در آیۀ ارث همین است، «فَإِنْ كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَكَ» در مقام بیان این هست که دو سوم مال برای بنات متعدد هست، بنات دو به بالا دو سوم می‌برند، چون در مقام بیان هست تسویۀ در افراد هم استفاده می‌شود، این آیه به قرینۀ اینکه در مورد افراد قائل به تسویه نیست حتما، به قرینه آن خودش شاهد بر این هست در این مقام بیان مالک نیست، خب اگر در مقام بیان، یعنی نه ملکیت، یکی در مقام بیان اصل اختصاص، یکی در مقام بیان مالک، دو تا با هم فرق دارد، در مقام بیان اختصاص اینکه به چه نحو هست که اختصاصش ملکی است یا غیر ملکی است هست، بنابراین ما می‌گوییم ملکیت ازش استفاده می‌شود، ولی اینکه مالک کیست، در مقام بیان آن نیست، اگر قرار بود در مقام بیان مالک باشد باید بسط بر افراد هم استفاده بشود، قطعا بسط بر افراد اسفتاده نمی‌شود، و این خودش شاهد بر این هست که در مقام بیان مالک نیست، پس بنابراین دو تا بحث با همدیگر جداست، این دو تا بحث را از همدیگر تفکیک کنیم. اینجا یک عبارتی مرحوم راوندی در فقه القرآن دارد، این عبارت را بخوانم در موردش صحبتی بکنم. در فقه القرآن راوندی، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۸ می‌گوید و اللام فی قوله للفقراء لیست للملک اذ لا خلاف ان الصدقات لا یملکه الفقراء بالوجوب و انما تصیر حقا لهم و لمن عطف علیهم. من از عبارت اینجوری می‌فهمم که ایشان می‌گوید که قبل از اینکه زکات به فقرا داده بشود ملک فقرا که نیست، و انما تصیر حقا لهم و لمن عطف علیهم بعد از اینکه زکات داده می‌شود، این را من اینجوری از عبارت می‌فهمم.

**شاگرد:** قبلش بالوجوب داشت. لا یملکه الفقراء بالوجوب و انما، یعنی بالوجوب دیگر، تصیر حقا

**استاد:** نه ایشان می‌گوید فقرا به نفس وجوب مالک نمی‌شوند، به دفع خارجی مالک می‌شوند، یعنی به محض وجوب صدقات برای فقرا، فقرا مالک صدقات نیستند، مالکیتشان برای بعد هست، یعنی آن تکه‌ای که ایشان بهش می‌خواهد اشاره بکند این هست که فقرا اگر از اوّل مالک باشند خب می‌توانستیم قائل بشویم که فقرا از اوّل مالک هستند، خب مطمئنا اینجور نیست، تا ارباب زکات یعنی مالکین این را به ارباب زکات اعطا نکرده باشند حالا ملکیت، حق، هر چی می‌خواهید بگویید حاصل نمی‌شود، پس این معنایش این هست که و انما تصیر حقا لهم و لمن عطف علیهم بالوجوب، یعنی وجوب منشأ ثبوت حق می‌شود، منشأ مالکیت نمی‌شود، چون مالکیت متوقف بر اعطاء است. پس بنابراین اینجوری من می‌خواهم عبارت را معنا کنم که فقرا به وجوب مالک نمی‌شوند، بلکه مالکیتشان متوقف بر اعطاء هست، و انما تصیر الصدقات حقا لهم و لمن عطف علیهم بالوجوب، با وجوب صرفا یک حقی می‌آید، و اللام اذا دلت علی الحق لم یجب فیه العموم، اذ الحق قد یکون للفقراء و یکون الاختیار الی من یضعه فیهم فله ان لا یعمهم و ان کان قبل الوضع لجماعتهم. قبل الوضع می‌گوید این قبل از اینکه مالک او را به یک مورد خاص تخصیص بدهد مال کلیۀ اینها هست، آن هم به نحو حق، نه به نحو ملکیت، فقد صار التخصیص فی التملیک یصح مع کونه حقا علی طریق العموم، ایشان اینجوری کأنّ می‌خواهد بگوید، می‌خواهد بگوید که اگر این ملک فقرا باشد، قبل از اینکه مالک زکاتش را پرداخت کند باید تمام فقرا بالسویه در این مال مالک باشند. این را کاشف قرار داده برای اینکه بگوید پس حق است، وقتی حق شد حق دیگر لازم نیست بالسویه تقسیم بشود. به نظر می‌رسد اصلا یک همچین ملازمه‌ای اینجا در کار نیست، ما ممکن است، یعنی بحث اصلا این نیست، یعنی یک نکته‌ای را ایشان می‌گوید درست است، افراد فقرا مالک نیستند، ولی عنوان کلی فقرا مالک هست یا مالک نیست همان محل بحث ماست دیگر، که عنوان کلی فقرا مالک هست یا مالک نیست، شافعی می‌گوید این عناوین هشت گانه یا حالا از آن چهارتای چیزی هم بگذریم، لا اقل این عناوین و اصناف چهارگانه به عنوان عنوان مالک هستند، اینکه افراد مالک نیستند به تنهایی چجور دلیل بر این هست که اصناف مالک نیستند؟ آن که مسلم هست اینکه افراد مالک، حالا آن تقریباتی که عرض کردیم که نکته‌ای که منشأ می‌شود افراد مالک نباشند آن نکته مشترک است با اصناف و اینها آن نکته‌ها را ضمیمه نکرده. ذاتا بخواهیم همینجوری استدلال کنیم مجرد اینکه افراد مالک نیستند و مالکیت افراد بعد الاعطاء هست، این دلیل بر این نیست که عناوین کلی مالک نباشند، ممکن است ما بگوییم عناوین کلی مالک هستند، یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه حالا اگر حق شد این حق متعلق حق کی است؟ افراد هستند؟ اگر افراد متعلق حق باشند خب باید به همه تقسیم بشود، اگر متعلق حق عنوان کلی باشد خب عنوان کلی مجموعۀ اصناف به عنوان یک مجموعه ذی حق هستند یا هر صنفی ذی حق هستند. این بحث، یعنی بحث مهم این نحو بحثی که ایشان کرده نیست، کأنّ اگر حق باشد اینها ممکن است اختیار با ارباب زکات باشد. اگر ملک باشد نه دیگر اختیار وجود ندارد. نه باید دید نحوۀ تعلق حق یا ملک به چه نحو است؟ آیا به افراد تعلق گرفته یا به اصناف؟ به اصناف هم تعلق گرفته به مجموعۀ اصناف من حیث المجموع یک حق وُحدانی هست نسبت به آن مجموعه، یا یک ملک وحدانی است نسبت به این مجموعه، اگر چنین باشد، یک ملک وجدانی این مجموعه مالک هستند، حالا مالکیت این مجموعه به چه نحو هست؟ این ممکن است به نحوی باشد که اختیار تعیین بالفعل مالک با مالکین اصلی مال باشد. دیگر این نحو بحث کردن‌ها به نظر می‌رسد خیلی بحث جالبی نباشد. نتیجۀ بحث ما تا اینجا این هست که به نظر می‌رسد آیۀ شریفه خودش ما باشیم و خود این آیه دال بر ملکیت هست، ولی باید دید اوّلا آیات دیگر بر خلاف، یک نکته‌ای هست وقت گذشته من فردا این را توضیح می‌دهم. در اینکه اینجا لام نسبت به اختصاص باید در مقام بیان باشد هر چند نسبت به من له الاختصاص در مقام بیان نباشد نسبت به اختصاص باید در مقام بیان باشد تقابلش با فی این مطلب را می‌رسد، این را من ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم. که اینجا ما عرضمان این هست که این نسبت به این که اختصاصش به نحو ملکی هست دلیل هست اما این که مالکش آن مجموعه است یا تک تک اینها هست نسبت به آنها دلیل نیست بنابراین ازش بسط استفاده نمی‌شود، هرچند مالکیت استفاده می‌شود، ادعای ما این است حالا این را فردا یک توضیحی در موردش می‌دهم و بعد. این آیه حالا آقایان ملاحظه بفرمایند من فردا می‌خواهم بحثی که جصاص در مورد این آیه آورده بیاورم. جصاص یک سری قرائن خارجی و قرائن داخلی بر این که از این وجوب بسط استفاده نمی‌شود آورده. قرائن داخلی‌اش را یک قرینه بود که من اشاره کردم، قرائن خارجی یکی از روایات هست که به آن خواهیم پرداخت، یکی از بعضی آیات دیگر، بعضی آیات دیگر را شاهد قرار داده است اینکه اینجا لام در این آیۀ شریفه نمی‌تواند لام ملکی باشد، باید برای بیان مصرف باشد. این را ملاحظه بفرمایید من فردا در موردش توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد